روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۸۵۷۵ - نمابر: ۸۸۶۵۴۳۹۲
نشانی اینترنتی: www.sharghnewspaper.ir
سازمان آگهی‌ها: ۲۶۲۰۰۱۹۹
امور مشترکین: ۴۲-۸۸۳۴۱۱۳۸
توزیع: شرکت نوآوران جهان رسانه ایرسا - تلفن: ۸۸۸۲۲۳۹۰
چاپ گلریز: جاده قدیم کرج، فتح ۱۷، پلاک ۲۹ تلفن ۷ - ۶۶۸۲۲۳۴۶

روزنامه شرق

سال پنجم ■ شماره پیاپی ۱۱۲۳ ■ شماره ۱۹۹ دوره جدید ■ دوشنبه ۸ آذر ۱۳۸۹ ■ ۲۲ ذیحجه ۱۴۳۱ ■ ۲۹ نوامبر ۲۰۱۰

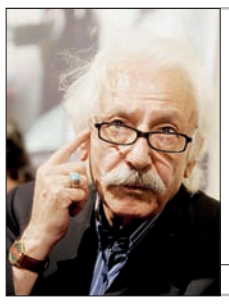

جمشید مشایخی ۷۷ساله شد

جمشید مشایخی بازیگر پیشکسوت سینمای ایران ۷۷ساله شد. جمشید مشایخی یکی از ماندگارترین چهره‌های عرصه بازیگری متولد ۶ آذر ۱۳۱۳ در تهران است و از سال ۱۳۳۶ با نمایش «وظیفه پزشک» فعالیت بازیگری‌اش را آغاز کرد و با فیلم کوتاه «جلد مار» در سال ۴۲ مقابل دوربین رفت و دو سال بعد با فیلم «خشت و آینه» وارد سینما شد. این هنرمند تا به امروز ایفاگر نقش‌های ماندگاری بوده است که از جمله آنها می‌توان به فیلم‌های «گاو»، «قیصر»، «شازده احتجاب»، «سوته‌دلان»، «کمال‌الملک»، «سرب»، «روز واقعه»، «خانه‌ای روی آب»، «یک بوس کوچولو» و مجموعه‌های «هزاردستان»، و «امام علی(ع)» اشاره کرد.

تهران : اذان ظهر ۱۱:۵۳ اذان مغرب ۱۷:۱۱ اذان صبح فردا ۵:۲۶ طلوع آفتاب ۶:۵۴

آخر

آخرین‌پیشنهاد

اپرای «پیاز» محمود طیاری گمنامی

بهروز غریب‌پور

سال ۱۳۸۴ است و محمود طیاری ناگهان نامش بر زبان‌ها می‌افتد؛ جایزه اول نخستین دوره انتخاب متون برتر ادبیات نمایش ایران در دستان او بود. او سر از پا نمی‌شناخت، تصورش این بود که اکنون و پس از عمری بی‌توجهی، در کانون توجه کارگردان‌های تئاتر قرار گرفته است. فکر می‌کرد این‌بار جفت شش آورده است و با آن موهای فرفری یک دست سفیدش، با آن سر برفی - به قول شاملو برف زمانه- قد کوتاهش و لهجه تا ابد گیلکی‌اش، چون جوانی شادمانانه فاصله میان مرکز هنرهای نمایشی و تئاتر شهر و چند تماشاخانه دیگر تهران را می‌پیمود. مرد پیر عرصه تئاتر ایران، عاقبت بر ریسمان شهرت و افتخار سبک‌بار چون بالرین یا بندبازی ماهر گام برمی‌داشت و حتماً یکی از ترانه‌های پرسوز دوران شکست میرزاکوچک‌خان را که همیشه ورد زبان و قلم اوست، اما این‌بار با لحن شادمانه آن را زمزمه می‌کرد. اما محمود طیاری به زودی دریافت که تقدیر او «گمنامی» است. این همشهری و هم محله‌ای اکبر رادی، این نمایشنامه‌نویس، داستان‌نویس، شاعر و مردی که جغرافیای باران شمال را تا زیر چشمانش احساس می‌کند، این مرد که قلمش و کلمه‌اش و کلمه‌اش بوی باران و غصه شکست‌های تاریخی را دارد و دلش و ذهنش لبریز از خاکستر گرم جنگلی است که روزگاری شعله‌های سرکش حرکت میرزا آن را به رنگ امید و عشق و رهایی درآورده بود؛ محمود طیاری، امسال و در اسفندماه ۱۳۸۹ هفتاد و دو ساله می‌شود. او دو سال از اکبر رادی - در خاک خفته و زنده بر روی صحنه- بزرگ‌تر است. محمود در همان محله‌ای زاده شده که اکبر رادی چشم به گیلان و ایران و جهان باز کرده بود. این دو، سال‌ها بعد به این پی بردند که هر دو فرزندان مسجد ملاعلی محمدند، فرزندان باران و سبزه شمالند. فرزندان دوران شکستند و اگر هر دو، یکی در قالب داستان‌های واقع‌گرایانه و دیگری به زبان گاه افسانه، گاه واقع‌گرایانه جامعه‌شان را به نقد می‌کشند به این دلیل است که آسمان و خاک و خانه‌شان یکی بوده است. ا ما یکی از آنها شهره شد و دیگری به‌رغم همه تلاش و توانش در سایه ماند. انگار محمود بود که چتری بر سر اکبر رادی گرفته بود تا زیر باران شمال و زیر غصه مدام و گریه آسمان قلم بزند... محمود طیاری از این تقدیر گمنامی‌اش خشنود نیست: بیش از ۴۰ سال است که قلم می‌زند، پرشور می‌نویسد اما به جرات می‌توان گفت شهرت و اقبالش در حد و اندازه یک تازه از گرد راه رسیده مشهور به نمایشنامه‌نویس بودن هم نیست. یکی از علت‌های این گمنامی خود اوست. او حاضر نیست عزیزترین نوشته‌هایش را به هر کسی بدهد که به روی صحنه بیاورد. با این حال، در نقد زمانه این را فراموش می‌کند. چنان با خشم و سوز از این بی‌توجهی می‌گوید که جان آدم را به آتش می‌کشد. محمود طیاری بارها و بارها از من خواسته است که «مار نقره» یا «عروس زره‌پوش»اش را به روی صحنه بیاورم تا به قول خودش دنیا بداند که محمود طیاری چگونه زبانی دارد؛ رقص پایی با زبان. چگونه جهانی دارد؛ جنگل و جنگ و عشق و آزادگی، چگونه رویایی دارد؛ همه جا سبز شود چون گیلان. همه جا جان بگیرد از باران. اما من هرگز و به دلیل دغدغه‌های خاص خودم نتوانسته‌ام این بار امانت را به دوش بکشم و او همواره از من گلایه‌مند مانده است. من هرگز نتوانسته‌ام با این معمار زبان، با این جوان پیرسال، با این مرد بارانی و زخم‌خورده گیلان همراه شوم. پس توصیه‌ام این است که دوستان جوان تئاتری‌ام به سراغش بروند. توصیه‌ام این است که «اپرای پیاز» محمود طیاری را بخوانند یا از نو بخوانند تا بدانند چه جفایی بر او رفته است. تا بدانند شهرت معادل اصالت نیست و بدانند با اینکه محمود طیاری از شهرتی درخور نام و درازای سال‌های غوطه خوردنش در سرزمین تئاتر برخوردار نیست و اصالتی به کهنسالی درختان زادگاهش دارد. کافی است صدایش را از ورای شعر آغازین نمایشنامه «گوسفند دوخان» بشنوی تا تمام غصه‌های جنگل را به یاد بیاوری تا تمام آسمان ابری گیلان در تو بترکد و ۴۰ سال باران بر تو ببارد. یا ۴۰ سال برف، چنان که بر سر محمود طیاری باریده است. محمود طیاری را دریابید. او از تبار اکبر رادی، از تبار نویسندگان «بازار ادبیات» گیلان است. او از تبار آنهاست که به قلم سوگندخوردگان زمان بودند و هرگز نوشته‌هایشان را سرمایه نان و آب نکردند. محمود طیاری را دریابید. خودش می‌گوید مثل موری است که روی گوی بلور پیش می‌رود. پس می‌داند یا پذیرفته است که نمی‌تواند شتابان پیش برود تا همه او را بر قله ببینند، اما ایمان دارد که مورچه‌وار و بر گوی بلور، هرچند با تمام غصه‌ها و بی‌مهری چشیدن‌ها پیش رفتن بر روی گوی بلور، شهرت و نام و اعتبار خواهد آورد، اما او از جنس صحنه است و دلش می‌خواهد خود را و نوشته‌هایش را بر صحنه ببیند. پس اپرای پیاز او را بخوانید. حتماً.

سکانس آخر

انتشار آلبوم «اسیر» با صدای قمیشی

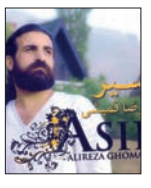

آلبوم «اسیر» با صدای علیرضا قمیشی از سوی موسسه فرهنگی هنری آوای باربد منتشر شد. «اسیر» که تاریخ ضبط آن به سال ۸۵ برمی‌گردد، این روزها با تنظیم سیروان خسروی و آهنگ‌هایی از علیرضا قمیشی و سیروان و همچنین با اشعاری از ترانه مکرم، علیرضا قمیشی و شهرام فرشید از سوی موسسه فرهنگی هنری آوای باربد منتشر شده است.

دکه

رودکی منتشر شد

شماره جدید نشریه ادبی، فرهنگی، اجتماعی رودکی منتشر شد. گفت‌وگویی منتشرنشده از منوچهر آتشی از مطالب جذاب و خواندنی این نشریه است. گفت‌وگو با پیمان اسماعیلی از دیگر بخش‌های این نشریه است. داستان‌هایی از منصور یاقوتی، رضا نجفی، آسیه نظام‌شهیدی، رزیتا رجایی و... از دیگر قسمت‌های نشریه رودکی است. یادداشت علی موسوی‌گرمارودی درباره طاهره صفارزاده یکی از یادداشت‌های جذاب این نشریه است. نشریه رودکی به قیمت دو هزار تومان عرضه می‌شود.

گزارش آخر: ده رمان پرفروشی که زنان از مطالعه‌اش نمی‌گذرند

زنان شیفته رمان‌های کلاسیک عاشقانه

مانی فراهانی

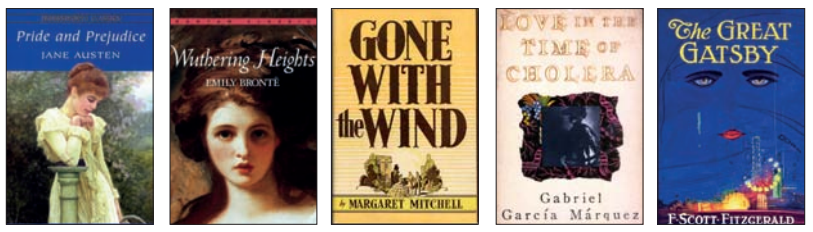

بر اساس نظرسنجی گسترده‌ای که شبکه انگلیسی uktv drama انجام داده است همچنان رمان‌های کلاسیک در میان ادبیات داستانی عاشقانه انتخاب اول خوانندگان هستند. در نظرسنجی‌ای که به تازگی انجام شده است، مشخص شد ۴۰ درصد زنان ترجیح می‌دهند، داستان‌های رمانتیک بخوانند، ۱۵ درصد نیز داستان‌های نوستالژیک را انتخاب می‌کنند، ۱۰ درصد نیز اعتراف کرده‌اند کتاب‌های رمانتیکی که می‌خوانند در زندگی خصوصی‌شان تاثیر می‌گذارد. همچنین ۱۶ درصد زنان اعلام کرده‌اند به هیچ وجه رمان‌های رمانتیک را برای مطالعه انتخاب نمی‌کنند. در این رای‌گیری که از ۴۰ هزار بریتانیایی صورت گرفته بود، مشخص شد فقط ۱۶ درصد از زنان رای‌دهنده تاکنون رمان عاشقانه نخوانده‌اند، حال آنکه این آمار درباره مردان رای‌دهنده دوسوم آنها را تشکیل می‌داد.

غرور و تعصب

غرور و تعصب، سال ۱۸۱۳ برای اولین بار بی‌نام نویسنده، منتشر شد. اما حالا جین آستین خالق عاشقانه‌ترین رمان تاریخ‌ادبیات شده است. غرور و تعصب برای دهمین بار در نظرسنجی سال گذشته مرکز مطالعات انگلیس لقب عاشقانه‌ترین رمان تاریخ را به خود اختصاص داد. بیشتر منتقدان غرور و تعصب را بهترین اثر جین آستین می‌دانند و خود او آن را «فرزند دلبندم» خطاب می‌کرد. با این حال این کتاب، که ابتدا با نام «تاثرات اولیه» نوشته شده بود، تا مدت‌ها توسط ناشران رد می‌شد و وقتی پس از ۱۸ سال به چاپ رسید، سبب شگفتی جامعه ادبی انگلیس شد.

میدل مارچ

«میدل مارچ» اولین بار در سال ۱۸۷۱ به چاپ رسید و سپس بارها از سوی ناشران مختلف از جمله پنگوئن منتشر شد. این رمان چندین بار به فیلم برگردانده شده است. میدل مارچ که ویرجینیا وولف آن را یکی از نادرترین رمان‌ها خوانده بود، در سال ۲۰۰۷ به عنوان یکی از ۱۰ رمان برتر تمام اعصار شناخته شد. قهرمان اصلی داستان دختر جوان و خیالپردازی است که جلوه‌ای از خصوصیات اخلاقی نویسنده را در خود دارد. الیوت در این کتاب شش ازدواج موفق و ناموفق را مورد بررسی قرار می‌دهد. در سال ۱۸۷۱ زمانی که انتشار رمان میدل مارچ در مجله بلک وود آغاز شد، خوانندگان بسیاری را به خود جذب کرد که بی‌صبرانه در انتظار چاپ قسمت بعدی داستان بودند اما هیچ‌یک از آنها نمی‌دانستند نویسنده‌ای که اینچنین آنها را شیفته خود کرده است، خانمی است به نام مری آن اوانز که از نام مستعار مردانه جرج الیوت استفاده کرده است.

آناکارنینا

از جمع چهره‌های گوناگونی که در یکی از مشهورترین رمان‌های «لئو تولستوی» دیده می‌شود، چهره آناکارنینا است، زنی که تمام قهرمان‌های دیگر این رمان را زیر سایه خود می‌گیرد و تولستوی عنوان داستانش را از او وام می‌گیرد. او زن جوانی از طبقه اشراف است که بدون عشق و علاقه با یکی از بلندپایگان دولتی ازدواج کرده و گرفتار عشق ورونسکی جوان جذاب اما کم‌تجربه شده است. «آناکارنینا» حول محور عشق می‌چرخد، اما در سوی دیگر مبارزه آنا برای آنکه تسلیم عواطف خود نشود، خیانت او به شوهرش، ترک گفتن فرزندش و رفتن در پی معشوقش به خارج از کشور و سرانجام پریشان‌دلی و عذاب وجدان او چهره‌ای دوگانه از شق و شیدایی تصویر می‌کند.

بلندی‌های بادگیر

ویرجینیا وولف می‌گوید: «ما به عرصه دنیای آزاد گام می‌گذاریم که خواهران برونته به آفرینش آن قد برافراشتند.» «بلندی‌های بادگیر» نوشته امیلی برونته با گذشت نزدیک به ۱۵۰ سال از زمان انتشار آن همچنان پرطرفدارترین کتاب در میان انگلیسی‌هاست. در نظرسنجی‌ای که اوایل سال ۲۰۰۷ از ۴۰ هزار زن مقیم اروپا انجام شد، ۶۰ درصد آنها بلندی‌های بادگیر را خوانده بودند.

گتسبی بزرگ

رمان «گتسبی بزرگ» نوشته «اسکات فیتزجرالد» سال ۱۹۲۵ منتشر شد، هر چند گتسبی بزرگ را بیشتر به عنوان درامی تلخ در دوران رکود اقتصادی امریکا می‌شناسند، گتسبی بزرگ در زمان انتشار چندان مورد توجه قرار نگرفت، اما بعد از مرگ فیتزجرالد اهمیت ادبی آن کشف شد و اینک به عنوان یک نمونه درخشان از ادبیات مدرن امریکا در مدارس و دانشگاه‌ها تدریس می‌شود. این رمان بعد از رمان «اولیس» جیمز جویس در لیست صد رمان برگزیده انتشارات «مادرن لایبرری» قرار گرفت. گتسبی که جنگ (۱۹۱۸- ۱۹۱۷) را با درجه افسری به پایان برده است، به یک قاچاقچی ماهر مشروبات الکلی با شخصیتی مرموز تبدیل می‌شود. با این حال گتسبی، در اوج سرنوشت، باز هم پسری است در درون اندوهگین و متاثر. خوشبختی گتسبی به کوتاهی شهاب است، و او به دست تام بوکنن میلیاردری متفرعن که گتسبی با همسر او، دیزی، رابطه داشت، کشته می‌شود و کسی در مرگ او نمی‌گرید.

برباد رفته

در سال ۱۹۳۶ رمان «برباد رفته» اثر مارگارت میچل منتشر شد. انتشار این کتاب منتقدان بسیاری را به تعریف و تمجید از آن واداشت. نشریه معتبر «پابلیشرز ویکلی» درباره آن نوشت «برباد رفته» احتمالاً بزرگ‌ترین رمان امریکایی است و «باشگاه کتاب ماه» آن را برای مطالعه به اعضای خود پیشنهاد کرد. تبلیغات آنچنان گسترده و همه‌جانبه بود که تقریباً همه مطمئن بودند کتاب فروش خوبی خواهد داشت. برباد رفته سرگذشت غم‌انگیز مردم جنوب امریکا در جریان جنگ داخلی و پس از آن است.

عاشق خانم چترلی

این کتاب مشهورترین اثر «دیوید هربرت لارنس» نویسنده بزرگ انگلیسی است که در سال ۱۹۲۸ منتشر شد و بلافاصله نسخه سانسورنشده آن در انگلستان و امریکا توقیف شد. شوهر خانم چترلی برای همیشه فلج می‌شود، او هر روز بیش از روز قبل زندگی را برای خانم چترلی زیبا سخت می‌کند. زندگی زناشویی آنها در آستانه فروپاشی است. لیدی چترلی دل‌خسته در همین روزها با مالرز شکاربان آشنا می‌شود. لارنس عشق خانم چترلی به مالرز را عشقی مقدس می‌داند. عاشق خانم چترلی یکی از عجیب‌ترین و مهیج‌ترین عشق‌های ادبیات داستانی معرفی شده است.

عشق سال‌های وبا

ماجرای عشق عجیبی که در کلمه به کلمه این اثر بزرگ گنجانده شده و برای رسیدن به نتیجه آن ۵۳ سال و هفت ماه و ۱۱ روز و شب وقت لازم است. گابریل گارسیا مارکز یکی از عجیب‌ترین رویایی‌ترین‌ها را درباره عشقی پایدار در این رمان به تصویر کشیده است.

عشق

عشق ناکام استاندال به ماتیلده الهام‌بخش او در خلق اولین اثر به نام «درباره عشق» در سال ۱۸۲۲ شد. در واقع درباره عشق تجزیه و تحلیل مشروح و دقیق درباره مجموع احساس‌هایی است که عشق را تشکیل می‌دهد. در قسمت اول تولد عشق و مشخصات طبیعی مثبت و منفی آن مورد مطالعه قرار گرفته است و در قسمت دوم ارتباط عشق با زندگی اجتماعی که استاندال فرضیه مشهور خود تبلور را در آن مطرح کرده بود و آن تکاملی است که ذهن برحسب میل شخصی به شیء مورد علاقه خود می‌دهد.

بیمار انگلیسی

روایت «مایکل اونداتیه» سریلانکایی از عشق یکی از جدیدترین آثاری است که به مجموعه عاشقانه‌ها اضافه شده است. در جنگ جهانی دوم خلبانی (ریف فاینز) دچار حادثه می‌شود و در شمال آفریقا سقوط می‌کند و به علت جراحت‌های عمیقش به نیروهای متفقین در ایتالیا تحویل داده می‌شود، در آنجا پرستاری (ژولیت بینوش) او را در صومعه‌ای در ایالت توسکانی بستری و از او مراقبت می‌کند تا...

میکروسکوپ خصوصی من: ماجرای قدیمی نقل قول نادقیق

من چی میگم و تو چی میگی

امیر پوریا

ظهر دیروز، لابه‌لای اخبار سرویس فرهنگ و هنر ایسنا، خبری کوتاه از نشست بررسی فیلم «سن‌پطرزبورگ» در دانشگاه امیرکبیر آمد که از جمله، با نقل اقوالی از بنده به عنوان تنها میهمان آن جلسه در غیاب عوامل دعوت‌شده و نیامده فیلم همراه بود. کسی که این خبر را با جملات انتقادی یکسویه‌اش بخواند، به یکی بودن سخنران آن جلسه و نویسنده نقدی که با عنوان «تزار در استلخ» در ماهنامه فیلم چاپ شد، شک می‌کند و به راحتی می‌تواند فرض را بر این بگذارد که این یک تشابه اسمی است. وگرنه چطور ممکن است کسی شخصیت اصلی شوخی بزرگ و مرکزی فیلم را در کنار یکی از عبارات شوخی‌های کلامی گاه روده‌برکننده فیلم در تیتر مطلبش بیاورد و بعد تا این حد فیلم را ضعیف تلقی کند؟! این جمله را که در خبر ایسنا آمده، در نظر بگیرید: «ضعف دیگر فیلم «سن‌پطرزبورگ» شوخی‌های فیلم است که ربطی به مسیر اصلی فیلم ندارد و نیز از دید بیننده عادی که بیشتر شوخی‌های فیلم را می‌بیند پایان تاریخی و روایی آن جذاب نیست و به همین علت شوخی سیاسی بزرگی که با نظام سلطنتی روسیه صورت می‌گیرد، بی‌مزه و خارج از مسیر به نظر می‌رسد.» علاوه بر بی‌معنایی نسبی جمله(!) به نظر نمی‌رسد این را کسی گفته باشد که در تحلیلی مفصل‌تر، جذاب نبودن پایان هجوآمیز فیلم برای مخاطب کم‌دقت و کم‌حوصله امروزی را نتیجه ناآشنایی محض مخاطب با تاریخ روسیه تزاری و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و به شکلی کلی‌تر، اساساً عادت داشتن مخاطب به متلک‌ها و کنایه‌های دم‌دست و دوری او از شوخی‌های سیاسی از این دست می‌داند. و مثال می‌زند که از مخاطبی در این حد و سطح که نام فیلم را به دلیل ناآشنایی با گذشته روسیه، «سن‌پدربزرگ» می‌خواند، نمی‌توان توقع داشت که ظرافت و لطف و نمک صحنه گره‌گشایی فیلم و یکی درآمدن کریم (محسن تنابنده) و نیکیتا فرزند تزار آخر روسیه را بفهمد و بچشد. در نتیجه، آنجاهایی که به صحنه‌های فلاش‌بک زندان یا شوخی‌های مربوط به غیرت و تعصب می‌خندد، حواسش به کلیت مسیر قصه نیست و اصلاً به ماجرای گنج تزار و هجو هوشمندانه تصاویر مستند توجه نمی‌کند. بنابراین، این بحث بیش از آنکه به نقد خود فیلم بپردازد، نقد سلیقه مخاطب و سطح نگرش او به شمار می‌رود و درست یا غلط، به عنوان تنها نوع نگاهی که من به فیلم «سن‌پطرزبورگ» دارم و همین را بلدم، در جلسه روز شنبه هم مطرح شد. اما با نقل ناکامل و جهت‌گیری تشدیدشده جملاتی که در خبر آمده، کاملاً جلوه دیگری یافته است. بدیهی است که نمی‌خواهم جلسه کوچکی در یک گوشه این شهر و حرف‌هایی که پیشتر چاپ شده بودند را مهم‌تر از آنچه هست، جلوه بدهم. و نمی‌خواهم خبری ساده را به مبنای گله‌گزاری بدل کنم و نق بزنم. اما واقعاً حالا به خودم حق می‌دهم که وقتی جایی حرف می‌زنم، چه در نشستی از این دست و چه مثلاً سر یک کلاس، می‌کوشم هرگز نوشته‌های حضار از آنچه گفته شده را نبینم. چون خدا می‌داند مثلاً جمله‌ای را که درباره یک نمونه مشخص گفته‌ام، چطور مانند حکمی کلی و همیشگی نوشته‌اند.

گردون: گندمزار کیارستمی در گالری ۱۰

زندگی و مرگ ون گوگ در یک نما

پرویز براتی

عباس کیارستمی هنرمند بزرگ و پرآوازه ایرانی یکی از پرکارترین چهره‌های هنری است. هر لحظه درگیر ساختن فیلمی در این گوشه یا آن گوشه جهان یا نمایشی از مجموعه عکس‌هایش در این موزه یا آن موزه است. عکس‌هایش بیش از آنکه در ایران دیده شوند، از این حراج یا آن حراج سر درمی‌آورند و دوستداران او کمتر موفق به دیدن آنها در تهران می‌شوند. تنها پروژه‌های کیارستمی که ویژه نمایش در تهران تهیه می‌شود و در حقیقت پروژه‌هایی بسیار پرکار و باارزش‌اند، کارهایی است که او در نمایش‌های ویژه گالری ۱۰ عرضه می‌کند، یا بهتر بگوییم ویژه این نمایشگاه‌ها بر مبنای موضوعات عرضه‌شده از سوی گالری است. «گوش ون‌گوگ، برش دوم» موضوع نمایشگاه تازه گالری ۱۰ است. بعد از نمایشگاهی با عنوان «گوش ون‌گوگ» که دو سال پیش با شرکت گروهی از مهم‌ترین هنرمندان ایرانی در این گالری برپا شد، بعضی از آنان و هنرمندانی دیگر دوباره به همان موضوع پرداختند؛ به تراژدی زندگی ون گوگ که به جنون و مرگ او انجامید. در نمایشگاه‌های گالری ۱۰ مهم‌ترین چهره‌های هنری ایران شرکت دارند. در نمایش «گوش ون‌گوگ، برش دوم»، پرویز تناولی با مجسمه بزرگ گوش ون گوگ شرکت دارد و در کنار او آثاری با همین موضوع از هنرمندانی چون فرح اصولی، غلامحسین نامی، پرویز کلانتری، کورش شیشه‌گران، مصطفی دره‌باغی، افشین پیرهاشمی و... عرضه می‌شود. کیارستمی برای نمایش «گوش ون‌گوگ، برش دوم» که از ۱۳ آذرماه در گالری ۱۰ برای دیدار عمومی برپا می‌شود، دو ساخته تازه عرضه می‌کند که به گفته مسوولان گالری آثاری درخشانند که استادی او را در بیان یک تراژدی در ساده‌ترین شکل نشان می‌دهند. دو سال پیش برای نمایش «گوش ون‌گوگ» کیارستمی با آفریدن عکسی که ون‌گوگ را در حال نقاشی کردن در یک مزرعه نشان می‌داد، به کاری دست زد که بسیار ابتکاری بود. او در واقع چیزی میان عکس و سینما ساخت. او پس از چند سفر مزرعه‌ای را یافت که شبیه به مزرعه‌ای بود که ون‌گوگ روزهای آخر زندگی‌اش را در آن گذرانده بود. در این مزرعه با استفاده از یک هنرپیشه به جای ون‌گوگ، کیارستمی، این نقاش بزرگ را در حال نقاشی کردن ثبت کرد. او توانست با کار روی عکس، بافت مزرعه را به شدت به بافت و شکل نقاشی‌های ون‌گوگ نزدیک کند. این اثر، یکی از کارهای یگانه کیارستمی بود و نسخه‌های آن در نمایشگاه به فروش رسید. گالری ۱۰ وعده داده است که در نمایشگاه جدید نمونه کوچکی از آن عکس جادویی را هم به نمایش بگذارد. برای این نمایشگاه تازه، کیارستمی با استادی بسیار توانسته است در عکسی که تنها مزرعه بدون ون‌گوگ را نشان می‌دهد، همه زندگی، همه تراژدی و همه آنچه را که بر ون‌گوگ گذشت در یک نما نشان دهد. در حقیقت این عکس مزرعه‌ای است بدون ون‌گوگ، حالا که او دیگر وجود ندارد. اما انگار با این عکس تمام زندگی ون‌گوگ مرور می‌شود. کیارستمی با دو عکس در این نمایشگاه شرکت می‌کند. در عکس دیگر او درختی را می‌بینیم که کیارستمی از آن عکس گرفته است ولی گویی درختی است که ون‌گوگ با محکم‌ترین قلم‌هایش آن را نقاشی کرده است. در اینجا اثری از زندگی ون‌گوگ را نمی‌بینیم، بلکه گویی داریم به یک نقاشی او نگاه می‌کنیم. کیارستمی با مزرعه‌اش زندگی ون‌گوگ را برایمان تعریف می‌کند و با درختش به جای ون‌گوگ نقاشی می‌کند. نمایشگاه «گوش ون‌گوگ، برش دوم» فرصتی است یگانه که می‌توان در آن مخاطب بازگویی زندگی و کار یک استاد از نگاه و دوربین استادی دیگری باشیم.

چشم‌انداز: برای فریدون جیرانی و «هفت» جمعه‌شب

چون که صد آمد، نود هم پیش ماست

نیما حسنی‌نسب

از همان اول کار تا همین دو سه هفته پیش از منتقدان جدی برنامه سینمایی «هفت» بودم. به دلایل متعددی که جایش در این یادداشت نیست، فکر می‌کردم (و هنوز فکر می‌کنم) رویای ۹۰ سینمایی چندان قابل اجرا نیست. هر چند فریدون جیرانی از هر تریبون و فرصتی استفاده می‌کند تا بگوید قرار نبوده و نیست که شبیه ۹۰ باشیم، ولی قطعاً هر برنامه زنده تخصصی تلویزیون گوشه چشمی به کیفیت و اعتبار و موفقیت «۹۰» به عنوان بهترین برنامه ۳۰ سال اخیر تلویزیون دارد. فرم برنامه هفت، آیتم‌هایش، مهمان‌ها و منتقدان ثابتش و دکور و وله‌ها و خلاصه همه چیزش خیلی دور از انتظار شروع شد و همه را حسابی ناامید کرد. منتها انگار فریدون جیرانی به دلیل سال‌ها حضور در حوزه نقد، حواسش به این همه انتقاد و ایرادگیری دیگران بوده و با اینکه سعی می‌کرد جواب‌شان را بدهد، ولی نکته‌هایی را که مطرح می‌شد قبول داشت و سعی کرد برنامه به برنامه رفع و رجوع‌شان کند. دکور عوض کرد، لحن محافظه‌کار و بی‌خاصیت برنامه را یواش‌یواش تغییر داد، تنوع مهمان‌ها کمی (فقط کمی) بهتر شد و لحن و نگاه مسعود فراستی هم تعدیل شد تا برنامه مسیر رو به رشدی را شروع کند. هنوز بخش‌های اضافه و علاف، هدر دادن زمان گران‌قیمت بخشی از برنامه برای حرف‌های تکراری و معمولی شکل عقب‌مانده و دمده ارائه اخبار و آمار فروش‌ها و... و کمبود ذوق و خلاقیت در آیتم‌ها و وله‌ها وجود دارد و یکنواختی و تکرار بخش‌های ثابت هم برنامه را گاهی کسالت‌بار و کم هیجان کرده است. کاش فرصت بیشتری برای نقد برنامه باشد، چون «هفت» به همه ما تعلق دارد که دل‌مان برای این سینما می‌تپد... اما همه اینها رسید به برنامه جمعه‌شب گذشته که به نظرم یکی از بهترین برنامه‌های زنده تخصصی چند سال اخیر تلویزیون بود. صراحت دلپذیر حرف‌های جیرانی و مهمانانش، درک درست از موضوعی که برنامه درباره‌اش حرف می‌زد، آیتم‌های فکر شده و هوشمندانه‌ای که با سعه صدر عجیب مدیران شبکه اجازه پخش پیدا کرد (مشخصاً کلیپ عالی مقایسه کپی‌برداری از سینمای قبل از انقلاب و هالیوود) و دو گفت‌وگوی رک و پوست‌کنده جیرانی با محمدرضا شریفی‌نیا و قدرت‌الله صلح‌میرزایی که به تنهایی برای آسیب‌شناسی وضعیت سینمای این روزهای‌مان کفایت می‌کرد! جیرانی جمعه‌شب برخلاف گذشته (چه در «دو قدم مانده به صبح» و چه «هفت») زمان‌بندی اداره جلسه‌های میزگرد را رعایت کرد، خودش کمتر و به‌موقع حرف زد، علایق شخصی‌اش را موضوع حرف‌ها نکرد و نظر خودش را وحی منزل بحث ندانست. اشرافش به موضوع باعث شد خوب موضوع‌ها را مطرح کند و به بقیه به یک‌اندازه اجازه داد حرف بزنند. جسارت طرح چند سرفصل مهم درباره وضعیت فرهنگی این روزها تا به حال به این شکل در یک رسانه عمومی دیده نشده بود و خیلی‌ها فهمیدند آسمان به زمین (یا برعکس) نمی‌آید اگر درباره فلان موضوع حرف بزنیم، اسم فلانی را بیاوریم یا تصویر بهمانی را نشان بدهیم و ... این برنامه در کنار چند قسمت ۹۰ عادل فردوسی‌پور، شفاف‌ترین و سالم‌ترین میزگردها و حرف‌های چالشی بود که از تریبون تلویزیون مطرح شد و شک نکنیم که تاثیرش را خواهد گذاشت. کاش اجازه بدهند ادامه پیدا کند، بیشتر و صریح‌تر شود و کاش فریدون جیرانی هم این قسمت را الگویی کند برای ادامه کارش. در این‌صورت است که می‌شود گفت فرصت داشتن یک تریبون زنده سالم (روی این کلمه تاکید دارم) برای سینمای ایران فراهم شده است... تا پیش از برنامه جمعه پیش، برنامه «هفت» لایق این عنوان نبود.

نگاه آخر: در حاشیه سریال «مختارنامه»

احترام برای پرویز پورحسینی

علی میرمیرانی

جمعه‌شب گذشته قسمتی دیگر از مجموعه تلویزیونی مختارنامه روی آنتن رفت؛ قسمتی که در آن ماجرای به شهادت رسیدن یار بزرگ علی(ع)، میثم، به تصویر کشیده می‌شد. جدای از بحث‌های محتوایی، آنچه اما در این قسمت قابل درنگ و تامل بود، بی‌هیچ اغراقی، نقش‌آفرینی تحسین‌برانگیز پرویز پورحسینی در جان‌بخشی به شمایل اسطوره‌ای میثم بود.

پورحسینی از آن دست بازیگران اصطلاحاً استخوان‌خردکرده سینمای ماست که پیشینه درخور توجه تئاتری نیز دارد. این بازیگر کهنه‌کار، چنان خونجوش و جاندار به ایفای نقش پرداخته بود که به تعبیر «ادا کردن حق مطلب» برای کاراکتر مذهبی- اسطوره‌وش میثم، بسیار نزدیک شده بود.

نکته در اینجاست که پورحسینی برای جان‌بخشی به کاراکتر میثم بسیار به قاعده رفتار کرده بود. چه در زمان سکوت نقش، چه هنگام فریاد و خروش او، اندازه نگه داشته بود که این، خود، در عرصه بازیگری ما بسیار قابل تامل است. در نظر داشته باشیم که این کلاس از بازی و ایفای نقش در حالی رخ می‌نماید که بسیاری بازیگران ما برای تصویر تاثر الزاماً های‌های گریه می‌کنند و جهت نمایش خوشحالی بی‌ربط یا باربط ریسه می‌روند. پرویز پورحسینی اما هنگام ایفای نقش، خصوصاً آنجا که خطابه‌ای غرا در زندان ایراد می‌کند، نه فریاد اضافه‌ای دارد نه خشمی بیشتر از قاعده، نه صدا افزون‌تر از لزوم بالا می‌برد نه زبان بدن را بیش از نیاز به کار می‌گیرد. و البته همه اینها را به خدمت گرفته در زنده کردن نقش از تمامی آنها به اندازه و عاری از غلو استفاده می‌کند.

میثم در میانه سیاهچال دژخیم ظالم که به نام دین و با سوءاستفاده از نام اسلام بر گرده حقیقتِ در زنجیر می‌کوبد، مانند نماد حق‌خواهان تاریخ می‌ایستد و آنگاه که لب به سخن می‌گشاید، میثم- که دیگر پورحسینی نیست و تنها میثم است- از عمق سیاهچال‌های تاریخ و به نمایندگی از تمام حق‌پویان قرون و اعصار حقیقتی را بر زبان می‌راند که بی‌تردید اگر با هنر قابل تحسین پورحسینی جان نمی‌گرفت می‌توانست همچون بسیاری نمونه‌های مشابه از بیان چند شعار تکراری فراتر نرود. این قسمت مختارنامه پایان گرفت و بازی پورحسینی نیز. سوال اما از سینمای این روزهای ما این است که جایگاه بازیگران کارکشته‌ای چون پرویز پورحسینی (یا بر فرض مثال سعید پورصمیمی) کجای عالم پرده نقره‌ای ماست؟ در سینمایی که فلان بازیگر نقش‌های درجه چهار فیلمفارسی‌های امروزین در آن واحد بر چند سردر سینما جلوه می‌فروشد، پرویز پورحسینی‌ها که در اوج هنرآفرینی‌اند، چرا سهمی از پرده‌های عریض سینماهای این سامان ندارند؟ گاهی پاسخ به همین سوال‌های ساده، جدا از بحث‌های مبسوط تحلیلی،